فکور احمدی ۲۰۱۵/۰۷/۱۴

"تغییر" یا "تغیر"

سه و نیم دهه جنگ در افغانستان تأثیرات عمیق منفی در همه ساحات، مخصوصا بالای معارف، بجا گذاشته است. املا و انشا زبان دری یکی از عمده ترین متأثرین این جنگ است. من دوست ندارم پیشنهاد ها و نامه های سرگشاده بسیار بلند بالا عنوان این وزیر یا آن رئیس جمهور بنویسم؛ من دوست دارم، مناسب مقام خود، قدم های کوچکی برای اصلاح بردارم. بناعا امروز من در حصه دو لغت با ریشه مشترک عربی، ولی معمول در زبان دری، که جوانان ما سخت با آن مشکلات دارند می پردازم—**تغییر یا تغیر**—و اینکه کدام لغت در کدام جا باید استعمال شود و چگونه تلفظ گردد. امید توانسته باشم مصدر خدمت کوچکی شده باشم.

"تغییر" معمولا شکل معمول و درست املا این کلمه است که موارد استعمال آن به اساس ماشین جستجوی گوگل 53 مرتبه بیشتر از کلمه همجنس آن--"تغیر"-- است. اما دیده میشود که عموما نسل جوان ما به عوض لغت عربی **تغییر** از لغت دیگر عربی **تغیر** استفاده میکنند ولی آنرا مثل تغییر تلفظ میکنند. به عباره دیگر فرق بین انشای تغییر و تغیر را نمیدانند و هم هردو لغت را یکی میپندارند.

در ذیل من معانی، تلفظ، موارد استفاده، مثال ها، و تفاوت های این دو لغت را بطور مقایسوی در یک جدول پهلوی هم قرار داده ام.

منبع	تغییر (دادن)	تغیر (کردن)
توزین عربی	**تَفعِیل**	**تَفَعُّل**
دستور زبان	فعل متعدی (transitive فعلی که بی مفعول معنی جمله را تمام نمی کند و یا به مفعول نیاز داشته باشد.) – مثال: *پیلوت طیاره مسیر پرواز طیاره را 15 درجه تغییر داد*. (درین مثال پیلوت طیاره فاعل، تغییر دادن فعل، و مسیر پرواز طیاره مفعول است.)	فعل لازم (intransitive فعلی که بدون مفعول معنی جمله را تمام کند و یا به مفعول نیاز نداشته باشد) – مثال: *همه تغیرات وتبادلات کیمیاوی که در حجره زنده رخ میدهد وباعث نمو، ترمیم، تکثر، تولید انرژی مورد ضرورت، و تشکیل مواد اضافی درحجره میگردد بنام میتابولیزم گفته میشود*. (درین جمله بجای فعل، اسم به شکل جمع استفاده شده است.)
لغت نامه دهخدا	**تغییر**- تَ غَ یْ - (ع مص) از حال بگردانیدن . (تاج المصادر بیهقی) (زوزنی) (ترجمان جرجانی ترتیب عادل بن علی). از حال بگشتن . (دهار). از حالی به حالی برگردانیدن و گردانیدن و دیگرگون کردن. (منتهی الارب) (از ناظم	**تغیر** - تَ غَ یْ یُ (ع مص) از حال بگشتن . (تاج المصادر بیهقی) (زوزنی). برگردیدن از حال خود. (منتهی الارب) (ناظم الاطباء) (از اقرب الموارد) (از آنندراج): تغیر به همه چیزها راه یابد. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص .(125باز

الاطباء) (از اقرب الموارد). از حال خود گردانیدن و با لفظ کردن و دادن مستعمل . (آنندراج). هو احداث شیٔ لم یکن قبله . (تعریفات جرجانی). دگرگونی و تبدیل و تعویض و تحویل و انتقال و انقلاب . (ناظم الاطباء : (و هر چند این همه بود نام ولیعهدی از ما برنداشت و آنرا تغییر و تبدیلی ندید. (تاریخ بیهقی چ ادیب ص || .(214نزد بلغا آن است که شاعر لفظ را از صورتی که دارد بصورتی دیگر گرداند تا وزن بیت یا قافیه درست گردد. چنانکه ابوشکور جهت قافیه در این بیت نیلوفر را به نیلوفل تغییر داده است:
آب انگور و آب نیلوفل
مر مرا از عبیر و مشک بدل.
و این از عیوب است . اما اگر اشارتی بدان تغییررود از عیب دور گردد و به لطافت نزدیک شود. مثاله:
برو، از معرفتهای پر ازریو
سر ما را مکن ای شیخ کالیو
غلط کردم در این معنی که گفتم
زنخدان نگار خویش را سیو.
سیب را سیو گفته و با کالیو قافیه ساخته . (از مجمعالصنایع از کشاف اصطلاحات الفنون).
-تغییر بالین ؛ گردانیدن بالین از طرفی بطرفی . (آنندراج) :
جلوهٔ برق است در میخانه هشیاری مرا
از پی تغییر بالین است بیداری مرا.
صائب (از آنندراج).

-تغییر حالت ؛ برگشتن از حالت. (ناظم الاطباء).
-تغییر شکل ؛ دگرگونی شکل.
-تغییر لباس ؛عوض کردن لباس.
-تغییر مکان ؛ جای بجای شدن . از خانه یا جایی بخانهٔ دیگر رفتن . عوض کردن محل سکونت و اقامت :
نه زین دیار ز اهل دیار دلگیرم
نه از تعصب دین میکنم مکان تغییر.
سنجر کاشی (از آنندراج)

-امثال :
تغییر اسم تغییر مسمی ندهد. نظیرِ
سه نگردد بریشم ار او را
پرنیان خوانی و حریر و پرند.
هاتف (از امثال و حکم دهخدا ج 1ص (548

چون گرم شود تغیر پدید آید. (ذخیرهٔ خوارزمشاهی). بحکم آنکه پروردهٔ نعمت این خاندان است و به اندک مایه تغیر خاطر با ولی نعمت خود بیوفایی نتوان کرد. (گلستان).
چو بازآمدم زان تغیر به هوش
ز فرزند دلبندم آمد به گوش.
(بوستان).

همین تغیر بیرون دلیل عشق بس است
که در حدیث نمی آید اشتیاق درون.
سعدی.

اگر زیادت قدر است در تغیر نفس
نخواستم که به قدر من اندرافزایی.
سعدی.

||در اصطلاح انتقال چیزی از حالتی بحالت دیگر. (از تعریفات جرجانی). گردیدن شیئی است بحالتی که پیش از آن بدان حالت نبوده است و در اصطلاح بر دو معنی اطلاق میشود یکی تغیر دفعی و آن آن است که شیئی ازحیث ذات تغییر یابد و آن را کون و فساد نیز گویند مانند... که بعد از خورده شدن گوشت میشود و دیگر تغیرتدریجی است و آن آن است که شیئی از حیث کیفیت تغییریابد اما صورت نوعیهٔ آن باقی ماند و این تغیر را مخصوصاً استحاله نامند. پس تغیری که در ذات غذا رخ دهد در حالی که به جگر آدمی رسد از قبیل تغیر دفعی باشد. زیرا صورت غذا را از خود خلع کند و صورت خلطیه درخود پوشد و تغیری که برای دارو حاصل آید در حالی که به اندرون آدمی رسد از قبیل تغیر تدریجی باشد. زیراکیفیت دوایی از دارو برطرف شود ولی صورت نوعیهٔ آن باقی ماند. (بحر الجواهر از کشاف اصطلاحات الفنون). تحول و بدل . (از اقرب الموارد). || خروج ازحالت طبیعی و تبدل و خشم و غضب . (ناظم الاطباء). || رشک خوردن بر اهل خود: تغیر علی اهله ؛ غارعلیها. (از اقرب الموارد).

او خدایست تعالی ملک الملک قدیم
که تغیر نکند ملکت جاویدانش.
سعدی.

تا نکند وفای تو در دل من تغیری
چشم بخود نمیکنم تا چه رسد به دیگری.
سعدی.

لغت نامه دهخدا	**تغییر دادن** تغییر دادن] . تَ غْ دَ] (مص مرکب) گردانیدن . از حالی به حالی دیگر برگردانیدن . دگرگون ساختن : در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را. حافظ. چشم شوخش را از این پس فتنه میخوانیم ما هرکه بر بیمار شد تغییر نامش میدهند. تأثیر (از آنندراج.) و رجوع به تغییر و دیگر ترکیبهای آن شود	**تغیر کردن** تغیر کردن] . تَ غَ یْ یُ کَ دَ] (مص مرکب) دگرگون شدن . برگردیدن . تبدیل یافتن :تا... منوچهربن قابوس ... آن عهد که او را بسته است ... نگاه دارد و چیزی از آن تغیر نکند، من دوست او باشم . (تاریخ بیهقی چ ادیب ص .(132 او خدایست تعالی ملک الملک قدیم که تغیر نکند ملکت جاویدانش. سعدی. تا نکند وفای تو در دل من تغیری چشم بخود نمیکنم تا چه رسد به دیگری. سعدی.
فرهنگ فارسی معین	(تَ) [ع .] 1 - (مص م .) دیگرگون ساختن . 2 - (اِمص .) گردش ، دگرگونی.	(تَ غَ یُّ) [ع .] 1 - (مص ل .) دگرگون شدن . 2 - برآشفتن . 3 - (اِمص .)گردش . 4 - (اِ.) پرخاش
فرهنگ لغت عمید	(اسم مصدر) عربی [taqy(')ir] ۱ .از حالی به حالی برگردانیدن؛ دگرگون کردن. ۲ .دگرگون شدن؛ از حالی به حالی دیگر درآمدن.	(اسم مصدر) عربی [taqayyor] ۱ .از حال خود برگشتن و حالت دیگر به خود گرفتن؛ دگرگون شدن. ۲ .با تندی و خشم سخن گفتن؛ خشم کردن.
فرهنگ واژگان مترادف و متضاد	۱ .استحاله، انقلاب، تبدل، تبدیل، تحول، تطور، تعویض، دگرگونی، مسخ ≠ تثبیت ۲ .عدول، برگشت، عقبگرد	۱ .برافروختگی، تندی، خشم ۲ .تبدل، تلون، دگرگونی ۳ .تندی، خشونت ۴ .پرخاش، پرخاشگری ۵ .عصبانیت، غضب ۶ .برآشفتن، خشم گرفتن، خشمگینشدن، عصبانی شدن ≠ آرام شدن
فرهنگ واژه های فارسی سره	دگرگونی، دگرش، دگردیس	واژه دریافت نشد.
دیکشنری عربی به انگلیسی المعانی	- alteration, - change, - gradation, - metamorphosis, - mutation, - swing, - switch, - transition, - turn, - turnover, - variance, - variation	- turn - alter; change. - undergo a rapid change; move rapidly from one idea or subject to another; rise or increase suddenly - (cause somebody or something to)become different; change in character, size, shape, position, etc. - take; affect; feign the form or shape of - to alter; become different - be changed; altered - be exchanged - be transformed; changed - undergo or cause to undergo mutation

		- turn into - be modified
قاموس عربی به فارسی المعانی	1. تغییر : تغییر :دگرگون کردن یاشدن , دگرگوني , تغییر , پول خرد , مبادله , عوض کردن , تغییردادن , معاوضه کردن , خردکردن (پول , (تغییر کردن , عوض شدن , تغییرمکان , نوبت کار , مبدله 2. غَيَّرَ : غَيَّرَ : تَغْيِيراً [غير] الشي ءَ : آن را به شکلی دیگر درآورد ، آن را دگرگون و با چیزی دیگر عوض کرد. 3. تغییر اللون : تغییر اللون : بي رنگي , رنگ رفتگي 4. تغییر حیوي : تغییر جوهري ، تغییر اساسي ، تغییر مهم ، اصلاح جوهري ، تغییر بنیادي. 5. تغییر حسابات العدو: تغییر حسابات العدو: بر هم زدن محاسبات دشمن	1. تَغَيَّرَ : تَغَيَّرَ :تَغَيُّراً [غير]: دگرگون شد ، تبدیل یا تغییر یافت. 2. تغیر : تغیر :جهش , تغییر , دگرگوني , تحول , طغیان , انقلا ب , شورش , تغییر ناگهاني 3. تغیر اجتهاد المحکمة : تغیر اجتهاد المحکمة : رأي دادگاه عوض شد 4. تغیرَ اجتهاد المحکمه : راي (نظر) دادگاه عوض شد.
قاموسونه (پشتو)	لغت یافت نشد.	لغت یافت نشد.
موارد استعمال کلمه "تغییر" و "تغیر" در Google Search	38,200,000 مورد استعمال در 0.30 ثانیه پیدا شد.	719,000 مورد استعمال در 0.57 ثانیه پیدا شد. (صرف نظر از اشتباهات ممکنه، کلمه "تغیر" 53 مرتبه کمتر از کلمه "تغییر" استعمال شده است.)

نوت:

1- منابع استفاده شده من قاموس هایی اند که به شکل آنلاین در دسترس من قرار داشتند. امید که روزی منابع بیشتری از زبان دری نیز بصورت آنلاین در خدمت همه ما افغان ها قرار گیرد، تا از آنها استفاده کنیم.

2- من درجه تحصیلی در رشته زبان دری ندارم و تنها بالای دانشی که از دروس دوران صلح در کشور، از استادان محترم زبان های دری و عربی در لیسه ما که برای تربیه شاگردان از دل و از جان میکوشیدند—مانند استاد محترم خزاعی صاحب—آموخته ام، استناد میکنم. از استادان و خواننده گان محترم این پورتال صمیمانه خواهش میکنم تا اشتباهات مرا اصلاح، و در بهتر ساختن این نوشته، مرا یاری کنند.

Resources:

1- Arabic to Arabic Online Dictionary - Alma'ani: http://www.almaany.com/

2- Online multi-dictionary site – Vajehyab: http://www.vajehyab.com/

3- Farsi123: http://farsi123.com/?word=%D8%AA%D8%B4%D8%B1%DB%8C%D9%81%D8%A7%D8%AA%DB%8C

4- Qamosona: http://www.qamosona.com/j/